



سیاست گذاری مبتنی بر شواهد در آموزش و پرورش ایران: تحلیل اسناد بالادستی و طراحی مدل مفهومی بومی

اسلام خسروی مقدم ^۱ فواد مکنونی ^۱ آرش جمال منش ^۱ وحید چناری ^۱ عزت‌اله کیانی ^۱	تاریخ چاپ نهایی: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۶ تاریخ چاپ اولیه: ۴ خرداد ۱۴۰۵ تاریخ پذیرش: ۶ اردیبهشت ۱۴۰۵ تاریخ بازنگری: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۵ تاریخ ارسال: ۳۰ فروردین ۱۴۰۵	شيوه استناددهی: خسروی مقدم، اسلام، مکنونی، فواد، جمال منش، آرش، چناری، وحید، و کیانی، عزت‌اله. (۱۴۰۶). سیاست گذاری مبتنی بر شواهد در آموزش و پرورش ایران: تحلیل اسناد بالادستی و طراحی مدل مفهومی بومی. یادگیری هوشمند و تحول مدیریت، ۵(۱)، ۱-۱۸.
---	---	---

چکیده

هدف این پژوهش طراحی یک مدل بومی برای استقرار سیاست گذاری مبتنی بر شواهد در نظام آموزش و پرورش ایران بر اساس تحلیل اسناد بالادستی بوده است. این مطالعه با رویکرد کیفی و روش تحلیل مضمون انجام شد. جامعه مورد بررسی شامل اسناد رسمی و بالادستی آموزش و پرورش ایران نظیر سند تحول بنیادین، سیاست‌های کلی نظام، قوانین مصوب، و مصوبات نهادهای سیاست گذار بود. نمونه‌گیری به صورت هدفمند و بر اساس اهمیت جایگاه سیاستی اسناد انجام گرفت. فرآیند تحلیل در سه مرحله شامل کدگذاری اولیه، دسته‌بندی مفهومی و استخراج مضامین اصلی صورت گرفت. برای افزایش اعتبار یافته‌ها، از کدگذاری مستقل توسط پژوهشگران، اجماع در تحلیل و تأیید خبرگان حوزه سیاست گذاری آموزشی استفاده شد. یافته‌ها نشان داد که سیاست گذاری مبتنی بر شواهد در اسناد رسمی آموزش و پرورش ایران با چالش‌های ساختاری و نهادی مواجه است. پنج مضمون اصلی شامل فقدان نهادهای واسط، گسست میان تدوین و اجرا، غلبه ملاحظات سیاسی، نبود نظام ارزیابی و بازخورد، و ضعف ظرفیت تحلیل سیاست استخراج شد. این مضامین بیانگر آن است که چرخه کامل سیاست گذاری مبتنی بر شواهد به صورت منسجم در نظام آموزشی کشور شکل نگرفته و کاربرد شواهد در سطح تصمیم‌سازی محدود باقی مانده است. بر اساس یافته‌ها، یک مدل شش‌بعدی شامل ابعاد ساختاری، مفهومی، حکمرانی، ارزیابی و بازخورد، منابع انسانی و فرهنگی -هنجاری ارائه شد. این مدل با هدف کاهش شکاف میان پژوهش و سیاست گذاری، تقویت ظرفیت نهادی و ارتقاء کاربست شواهد در تصمیم‌سازی طراحی شده و می‌تواند چارچوبی کاربردی برای بهبود کیفیت سیاست گذاری آموزشی در ایران فراهم آورد.

واژگان کلیدی: سیاست گذاری آموزشی، سیاست گذاری مبتنی بر شواهد، تحلیل مضمون، ترجمان دانش، آموزش و پرورش ایران

مشخصات نویسندگان:

۱. گروه مدیریت دولتی، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

پست الکترونیکی: Foad.makvandi@iau.ac.ir

نویسنده است. © ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به CC BY-NC 4.0


انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی CC BY-NC 4.0 صورت گرفته است.



Evidence-Based Policymaking in Iranian Education: Analysis of Upstream Documents and Design of a Local Conceptual Model

Eslam Khosravi Moghadam¹
Foad Makvandi^{1*}
Arash Jamalmanesh¹
Vahid Chenari¹
Ezatollah Kiani¹

Submit Date: 19 April 2026
Revise Date: 21 April 2026
Accept Date: 26 April 2026
Initial Publish: 25 May 2026
Final Publish: 21 April 2027

How to cite: Khosravi Moghadam, E., Makvandi, F., Jamalmanesh, A., Chenari, V., & Kiani, E. (2027). Evidence-Based Policymaking in Iranian Education: Analysis of Upstream Documents and Design of a Local Conceptual Model. *Intelligent Learning and Management Transformation*, 5(1), 1-18.

Abstract

This study aimed to design a localized model for implementing evidence-based policymaking in the Iranian education system through the analysis of upstream policy documents. This research employed a qualitative approach using thematic analysis. The data consisted of official upstream education documents, including the Fundamental Transformation Document, general national policies, legislative acts, and resolutions of policymaking bodies. Documents were selected through purposive sampling based on their policy relevance and authority. The analysis process involved initial coding, conceptual categorization, and the extraction of overarching themes. To ensure trustworthiness, independent coding, consensus procedures, and expert validation in educational policymaking were applied. The findings revealed that evidence-based policymaking in Iranian education is constrained by significant structural and institutional challenges. Five core themes were identified: lack of intermediary institutions, disconnection between policy formulation and implementation, dominance of political considerations, absence of systematic evaluation and feedback mechanisms, and weak policy analysis capacity. These findings indicate that the full cycle of evidence-based policymaking is not coherently established, and the use of evidence in decision-making remains limited. In response, a six-dimensional model was proposed, encompassing structural, conceptual, governance, evaluation and feedback, human resources, and cultural-normative dimensions. The model is designed to bridge the gap between research and policymaking, enhance institutional capacity, and strengthen the application of evidence in decision-making, thereby offering a practical framework for improving educational policymaking in Iran.

Keywords: Educational Policymaking, Evidence-Based Policymaking, Thematic Analysis, Knowledge Translation, Iranian Education

Authors' Information:

Foad.makvandi@iau.ac.ir

1. Department of Public Administration, Sho.C., Islamic Azad University, Shoushtar, Iran



© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the [CC BY-NC 4.0 License](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/).

مقدمه

کارآمدی نظام‌های آموزش و پرورش در دنیای معاصر، بیش از هر زمان دیگری به کیفیت سیاست‌گذاری آموزشی وابسته است؛ به گونه‌ای که سیاست‌های آموزشی نه تنها جهت‌گیری کلان نظام تعلیم و تربیت را تعیین می‌کنند، بلکه به‌طور مستقیم بر کیفیت یادگیری، توسعه سرمایه انسانی و عدالت آموزشی نیز اثرگذارند (Ahmad et al., 2024). در این میان، تحول در رویکردهای سیاست‌گذاری از الگوهای سنتی و متمرکز به سوی الگوهای مشارکتی، داده‌محور و مبتنی بر شواهد، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین روندهای جهانی در حکمرانی آموزشی مطرح شده است (Alava et al., 2024). این تغییر پارادایمی، ناشی از پیچیدگی روزافزون مسائل آموزشی، تنوع ذی‌نفعان و ضرورت پاسخ‌گویی نظام‌های آموزشی به نیازهای متغیر جوامع دانش‌بنیان است (Ifenthaler et al., 2024).

در چنین بستری، سیاست‌گذاری آموزشی دیگر نمی‌تواند صرفاً بر مبنای تجارب گذشته یا ملاحظات اداری و سیاسی شکل گیرد، بلکه نیازمند بهره‌گیری از شواهد علمی، داده‌های معتبر و تحلیل‌های دقیق است (Alazmi & Alazmi, 2023). رویکرد سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد به‌عنوان چارچوبی برای پیوند میان دانش پژوهشی و تصمیم‌سازی عملی، تلاش می‌کند تا فاصله میان تولید دانش و کاربرد آن در عرصه سیاست‌گذاری را کاهش دهد (Safamanesh et al., 2023). این رویکرد نه تنها موجب افزایش کارآمدی سیاست‌ها می‌شود، بلکه شفافیت، پاسخ‌گویی و اثربخشی نظام آموزشی را نیز ارتقاء می‌بخشد (Demirkasimoğlu & Demir, 2023).

با وجود این، یکی از چالش‌های اساسی در بسیاری از کشورها، از جمله ایران، وجود شکاف میان پژوهش و سیاست‌گذاری است؛ به طوری که یافته‌های علمی به‌صورت نظام‌مند وارد فرآیند تصمیم‌سازی نمی‌شوند (Najibi & Khorasani, 2022). این شکاف، در عمل موجب می‌شود سیاست‌ها یا بر اساس شواهد ناقص تدوین شوند یا در مرحله اجرا با ناکارآمدی مواجه گردند (Alazmi & Alazmi, 2023). در این راستا، مطالعات نشان داده‌اند که نبود سازوکارهای نهادی برای ترجمان دانش، ضعف در زیرساخت‌های داده‌ای و فقدان فرهنگ استفاده از شواهد، از مهم‌ترین موانع تحقق سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد محسوب می‌شوند (Najibi & Khorasani, 2022; Safamanesh et al., 2023). در سطح نظام آموزش و پرورش ایران، اگرچه اسناد بالادستی همچون سند تحول بنیادین بر ضرورت اصلاحات ساختاری و ارتقاء کیفیت تأکید دارند، اما در بسیاری از موارد، این تأکیدها فاقد پشتوانه اجرایی مبتنی بر داده و تحلیل هستند (Parvaneh, 2025). به بیان دیگر، سیاست‌گذاری آموزشی در ایران غالباً با چالش‌هایی همچون تمرکزگرایی، سیاست‌زدگی، ناهماهنگی نهادی و ضعف در نظام ارزیابی مواجه است (Asghari et al., 2023). این مسائل موجب شده‌اند که فرآیند سیاست‌گذاری از یک چرخه یادگیرنده و پویا به فرآیندی ایستا و کمتر پاسخ‌گو تبدیل شود (Ehsanfar, 2023).

از سوی دیگر، توسعه فناوری‌های نوین و ورود هوش مصنوعی به حوزه آموزش، فرصت‌های جدیدی را برای ارتقاء کیفیت سیاست‌گذاری فراهم کرده است (Ifenthaler et al., 2024). این فناوری‌ها امکان جمع‌آوری، تحلیل و تفسیر داده‌های کلان آموزشی را فراهم می‌سازند و می‌توانند به تصمیم‌گیری‌های دقیق‌تر و پیش‌بینانه کمک کنند (Karami, 2025). با این حال، بهره‌گیری مؤثر از این ظرفیت‌ها مستلزم وجود زیرساخت‌های مناسب، مهارت‌های تحلیلی و چارچوب‌های سیاستی منسجم است (Hamidi et al., 2024).

در کنار این تحولات، نقش ذی‌نفعان مختلف در سیاست‌گذاری آموزشی نیز اهمیت فزاینده‌ای یافته است. مشارکت معلمان، خانواده‌ها، پژوهشگران و سایر کنشگران اجتماعی در فرآیند سیاست‌گذاری می‌تواند به افزایش مشروعیت و اثربخشی سیاست‌ها منجر شود (Fadaei et al., 2023; Watkins, 2022). با این حال، در بسیاری از نظام‌های آموزشی، این مشارکت به صورت محدود و غیرساختار یافته باقی مانده است و سازوکارهای لازم برای بهره‌گیری از دیدگاه‌های متنوع ذی‌نفعان به طور کامل توسعه نیافته‌اند (Cheraghi et al., 2024).

مطالعات انجام‌شده در حوزه سیاست‌گذاری آموزشی نشان می‌دهند که عوامل متعددی بر کیفیت سیاست‌گذاری تأثیرگذارند؛ از جمله ظرفیت نهادی، مهارت‌های تحلیل سیاست، ساختارهای حکمرانی و فرهنگ سازمانی (Hamidi et al., 2024). در این میان، تقویت حرفه‌ای‌گری معلمان و توانمندسازی نیروی انسانی نیز به عنوان یکی از پیش‌نیازهای اساسی برای اجرای موفق سیاست‌ها مطرح شده است (Sotoudeh Moghadam et al., 2023). همچنین، هم‌راستایی سیاست‌های آموزشی با نیازهای بازار کار و صنعت، یکی دیگر از الزامات کلیدی در طراحی سیاست‌های اثربخش محسوب می‌شود (Mohammadi kia et al., 2024).

از منظر نظری، رویکردهای مختلفی برای تحلیل سیاست‌گذاری آموزشی ارائه شده‌اند که هر یک بر جنبه‌ای خاص از این فرآیند تأکید دارند. برخی رویکردها بر نقش ساختارهای نهادی و حکمرانی تمرکز دارند، در حالی که برخی دیگر بر فرآیندهای مشارکتی و تعاملی میان ذی‌نفعان تأکید می‌کنند (Javdani et al., 2024). همچنین، رویکردهای نوین، سیاست‌گذاری را به عنوان یک فرآیند پیچیده، غیرخطی و وابسته به زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی در نظر می‌گیرند (Javdani & Pardakhtchi, 2023).

در این چارچوب، توسعه مدل‌های بومی سیاست‌گذاری آموزشی که بتوانند ویژگی‌های خاص نظام‌های آموزشی را در نظر بگیرند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چنین مدل‌هایی باید بتوانند ضمن بهره‌گیری از تجارب جهانی، به شرایط فرهنگی، اجتماعی و نهادی هر کشور نیز توجه کنند (Fattah et al., 2023). در ایران، تلاش‌هایی برای طراحی مدل‌های سیاست‌گذاری آموزشی انجام شده است، اما بسیاری از این مدل‌ها هنوز به مرحله اجرا نرسیده‌اند یا فاقد انسجام نظری و عملی کافی هستند (Asghari et al., 2023).

از سوی دیگر، برنامه‌های درسی و سیاست‌های آموزشی آینده‌نگر، نیازمند رویکردی مبتنی بر پیش‌بینی و تحلیل روندهای آتی هستند تا بتوانند پاسخ‌گوی نیازهای نسل‌های آینده باشند (Karami, 2025). در این زمینه، تلفیق رویکردهای آینده‌پژوهی با سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد می‌تواند به طراحی سیاست‌هایی منعطف، پایدار و اثربخش منجر شود (Bezi et al., 2024).

در مجموع، مرور ادبیات نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری آموزشی مؤثر مستلزم ترکیبی از عوامل شامل استفاده از شواهد علمی، مشارکت ذی‌نفعان، ظرفیت‌های، بهره‌گیری از فناوری و توجه به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی است (Ahmad et al., 2024; Alava et al., 2024). با این حال، در بسیاری از نظام‌های آموزشی، از جمله ایران، این عناصر به صورت یکپارچه در فرآیند سیاست‌گذاری به کار گرفته نمی‌شوند و همین امر موجب کاهش اثربخشی سیاست‌ها می‌شود (Najibi & Khorasani, 2022).

بنابراین، با توجه به چالش‌های موجود و ضرورت ارتقاء کیفیت سیاست‌گذاری آموزشی، پژوهش حاضر با هدف طراحی یک مدل بومی سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد در نظام آموزش و پرورش ایران انجام شده است.

روش‌شناسی

این پژوهش از نظر هدف، کاربردی و از نظر روش، کیفی با رویکرد تحلیل مضمون است. تحلیل مضمون روشی مناسب برای استخراج مفاهیم پنهان در متون و تولید چارچوب‌های مفهومی نوظهور از دل داده‌هاست. واحد تحلیل در این تحقیق، اسناد رسمی بالادستی آموزش و پرورش در ایران بوده‌اند که دارای وجه سیاستی و قابلیت استخراج محتوای دلالت‌گر در سطح سیاست‌گذاری هستند. برای انتخاب اسناد، از نمونه‌گیری هدفمند استفاده شد. ملاک انتخاب، جایگاه قانونی سند، تأثیرگذاری آن در فرآیند سیاست‌گذاری آموزشی و قابلیت تحلیل محتوای آن بود. در نهایت، مجموعه‌ای از اسناد بالادستی کلیدی شامل سند تحول بنیادین در آموزش و پرورش، سیاست‌های ابلاغی رهبری در آموزش و پرورش، قانون اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش، برنامه درسی ملی، قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی، مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد آموزش و پرورش و مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش بررسی شد.

فرآیند تحلیل در سه مرحله انجام شد. در گام اول، متن اسناد به واحدهای معنایی تقسیم گردید. در گام دوم، مضامین مفهومی در قالب کدهای اولیه استخراج و دسته‌بندی شد. سپس در گام سوم، کدهای مشابه در طبقات فرعی و در نهایت در مضامین اصلی ادغام شدند. تحلیل با رویکرد قیاسی-استقرایی انجام گرفت؛ به این صورت که مفاهیم اولیه بدون چارچوب نظری پیش‌فرض و از دل داده‌ها استخراج شدند، اما در مرحله تلفیق، یافته‌ها با ادبیات سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد تطبیق داده شدند.

برای اطمینان از روایی و اعتبار یافته‌ها، از راهبردهای چهارگانه لینکلن و گوبا (۱۹۸۵) شامل اعتبار، انتقال‌پذیری، قابلیت تأیید و اتکاپذیری استفاده شد. کدگذاری مضامین توسط دو پژوهشگر مستقل انجام و موارد اختلاف با اجماع برطرف شد. همچنین، روند کدگذاری به دو متخصص سیاست‌گذاری آموزشی ارائه و تأیید آن‌ها اخذ شد.

یافته‌ها

این بخش به تبیین و تحلیل یافته‌های به‌دست‌آمده از بررسی اسناد سیاستی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران از منظر سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد اختصاص دارد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند اگرچه در ظاهر اسناد، ادبیات برنامه‌ریزی و تحول‌خواهی حضور پررنگی دارد، اما در عمل، نشانه‌های مشخصی از غیاب یا تضعیف سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد در لایه‌های مختلف اسناد قابل ردیابی است. تحلیل مضمون انجام‌شده منجر به استخراج پنج مضمون محوری شد که هر یک، بعدی از چگونگی مواجهه گفتمان رسمی سیاست‌گذاری با مفهوم شواهد و جایگاه آن در فرایند تصمیم‌سازی را بازنمایی می‌کنند.

این مضامین، به‌عنوان عناصر به‌هم‌پیوسته‌ای معرفی می‌شوند که در تعامل با یکدیگر، وضعیت سیاست‌گذاری شواهدمحور را در نظام آموزش و پرورش ایران تبیین می‌کنند. از آنجا که اسناد مورد تحلیل، در سطوح مختلفی از کلیت تا جزئیات اجرایی تنظیم شده‌اند، تحلیل انجام‌شده نیز تلاش کرده تا با حفظ انسجام مفهومی، به تفاوت‌های درون‌متنی و فرامتنی میان آن‌ها توجه داشته باشد.

غیاب مکانیزم نهادی برای استفاده از شواهد در سیاست‌گذاری آموزشی

تحلیل اسناد رسمی آموزش و پرورش نشان می‌دهد با وجود تأکید گسترده بر مفاهیمی مانند پایش، ارزیابی، نظارت کارآمد و تحول مبتنی بر واقعیت، مکانیزم‌های نهادی مشخص برای تولید، گردآوری، تحلیل و به‌کارگیری شواهد در سیاست‌گذاری وجود ندارد. سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد که نیازمند نهادهای تحلیل‌گر، سازوکارهای ترجمان دانش، نظام سنجش اثربخشی و چرخه بازخورد است، در اسناد بیشتر در سطح گفتمان و آرمان باقی مانده و فاقد ساختار اجرایی و نهادی روشن است.

در اسناد آموزش و پرورش ایران، عناصر کلیدی مثل بانک داده‌های سیاستی، سامانه‌های تصمیم‌یار، مراکز مستقلی برای تحلیل و ترجمان دانش یا به‌طور کلی پیش‌بینی نشده‌اند یا فقط به‌صورت کلی و بدون چارچوب نهادی بیان شده‌اند. این ضعف حتی در اسناد بالادستی نیز دیده می‌شود. برای نمونه، در سیاست‌های کلی ایجاد تحول در نظام آموزش و پرورش (۱۳۹۲) بر «استقرار نظام جامع رصد و ارزیابی و تضمین کیفیت» تأکید شده، اما نهاد مسئول و روش تحلیل مشخص نشده است. بنابراین مفاهیمی مانند «رصد» و «نظارت» بدون پشتوانه ساختاری، قابلیت تولید شواهد قابل اتکا برای تصمیم‌سازی ندارند.

در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش نیز آمده است که «نظام ارزشیابی و نظارت باید امکان بازخوردگیری مستمر را فراهم کند» اما روشن نیست این تحلیل توسط چه نهادی، چگونه و با چه سازوکاری انجام می‌شود. همچنین در سند به «استفاده از فناوری اطلاعات برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها» اشاره شده، اما این نقش عمدتاً اجرایی است و پیوندی با سیاست‌گذاری ندارد. بند ۷ فصل هشتم سند نیز «تحلیل وضعیت و پایش تحول» را به وزارت آموزش و پرورش واگذار می‌کند، اما ساختار اجرایی برای آن تعریف نشده و بعد شواهد محور در آن غایب است.

برنامه درسی ملی نیز اگرچه بر ارزشیابی مستمر تأکید می‌کند، اما شیوه تحلیل داده‌های ارزشیابی و نحوه استفاده از آن برای بازطراحی سیاست‌ها را مشخص نمی‌سازد. ارزشیابی‌ها بیشتر توصیفی و محدود به سطح مدرسه باقی می‌مانند و سازوکاری برای تبدیل داده‌ها به مبنای تصمیم‌سازی کلان پیش‌بینی نشده است.

در قانون اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش نیز با وجود اشاره به «مطالعه مستمر نظام آموزش و پرورش»، روشن نیست این مطالعه بر کدام داده‌ها، در چه چارچوب تحلیلی و با چه فرآیند تصمیم‌سازی انجام می‌شود. مراکز پژوهشی موجود بیشتر نقش مطالعات نظری دارند تا نقش فعال در تصمیم‌سازی.

تصمیمات شورای عالی آموزش و پرورش نیز عمدتاً بر اصلاحات اجرایی و محتوایی متمرکز است و کمتر بر نتایج ارزیابی‌های پیشینی یا داده‌محور استوار است. مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی و مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز با وجود تأکید بر «تصمیم‌سازی مبتنی بر داده»، فاقد تعیین سازوکارهای تولید و انتقال شواهد به سیاست‌گذاران هستند.

در مجموع، اسناد بالادستی فاقد تعریف روشن و عملیاتی از سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهداند. عناصر چرخه «تولید دانش / ترجمان / تصمیم / اجرا / بازخورد» در آن‌ها غایب یا مبهم است و مفهوم «شواهد» بیشتر در سطح شعار به کار رفته است.

گسست بین سطوح مختلف سیاست‌گذاری؛ از تدوین تا اجرا

در نظام سیاست‌گذاری آموزش و پرورش، گسست ساختاری بین سطوح تدوین و اجرای سیاست‌ها وجود دارد که موجب استحاله اهداف کلان در مرحله اجرا می‌شود. این گسست چرخه ضروری «تصمیم‌سازی، اجرا، بازخورد و اصلاح» را مختل کرده و امکان تولید شواهد مؤثر را کاهش می‌دهد. در سند تحول بنیادین، سیاست‌گذاری کلان به شورای عالی انقلاب فرهنگی و اجرا به وزارت آموزش و پرورش سپرده شده، اما انتقال سیاست‌ها به سطح مدرسه بدون نقشه‌راه مشخص صورت می‌گیرد. فصل هشتم سند اگرچه مسئولیت نظارت و ابلاغ سیاست‌ها را به شورای عالی آموزش و پرورش واگذار کرده، اما سازوکار اتصال آن به سطوح منطقه‌ای و مدرسه‌ای را روشن نمی‌سازد و حلقه‌های واسط نهادی غایب‌اند.

در برنامه درسی ملی نیز اهداف تربیتی مشخص است، ولی سازوکاری برای پیوند این اهداف با اجرای مدرسه‌ای یا دریافت بازخورد وجود ندارد. آیین‌نامه اجرایی سند تحول، با وجود پیش‌بینی بیش از ۱۴۰ راهکار، فاقد شاخص‌های عملیاتی، زمان‌بندی و سازوکار هماهنگی است؛ به گونه‌ای که ماده ۵ صرفاً وظیفه همکاری دستگاه‌ها را بیان کرده، بدون توضیح درباره نحوه همکاری و پایش آن.

سیاست‌های کلان معمولاً در سطح ستاد تدوین می‌شوند اما سازوکار ترجمه و بومی‌سازی آن‌ها در مدارس ضعیف است. در سیاست‌های کلی ایجاد تحول نیز تکلیف «نظام جامع رصد و تضمین کیفیت» مطرح شده اما نقش سطوح ستادی، منطقه‌ای و مدرسه‌ای تفکیک نشده است. در قانون اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش نیز ضمانت اجرایی سیاست‌ها مبهم است.

در نتیجه، این گسست مزم، جریان دوطرفه داده بین مدرسه و ستاد را مختل کرده و اجرای مبتنی بر شواهد را سخت می‌سازد؛ زیرا بدون اجرا و بازخورد، شواهد معنای عملیاتی پیدا نمی‌کنند.

تسلط عوامل سیاسی بر فرایند سیاست‌گذاری آموزشی

فرایند سیاست‌گذاری در آموزش و پرورش تحت تأثیر ملاحظات و فشارهای سیاسی است؛ به گونه‌ای که تصمیمات عمدتاً در واکنش به تحولات سیاسی، تغییر دولت‌ها یا اهداف ایدئولوژیک اتخاذ می‌شوند و شواهد علمی نقش پشتیبان یا راهنما ندارند. در این شرایط، تصمیم‌ها ابتدا گرفته می‌شوند و سپس شواهد برای توجیه آن‌ها به کار می‌روند.

در سند تحول بنیادین، هدف‌گذاری‌ها عمدتاً ارزشی و تجویزی است؛ مانند تأکید بر نقش نظام تربیت در «تحقق تمدن نوین اسلامی»، بدون تکیه بر داده‌های نیازسنجی یا پژوهش‌های تجربی. در سیاست‌های کلی ایجاد تحول در نظام آموزش و پرورش (۱۳۹۲) نیز سیاست‌گذاری عمدتاً از بالا و کلی‌نگرانه انجام شده و به تنوع فرهنگی و نتایج مطالعات آموزشی توجهی نشده است. تصمیمات کلان بیشتر تحت تأثیر نهادهای غیرفنی اند و نشانی از تصمیم‌سازی مبتنی بر داده دیده نمی‌شود.

در قانون اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش، تأکید اصلی بر تربیت ارزشی و ایدئولوژیک است و فرایندهای تحلیل داده‌محور یا ارزیابی علمی کم‌رنگ‌اند. برنامه درسی ملی نیز هدف تربیت «متعهد، مؤمن و انقلابی» را در مرکز قرار می‌دهد، در حالی که نیازسنجی علمی یادگیرندگان یا تحلیل‌های تجربی نقش اندکی دارد.

در آیین‌نامه اجرایی سند تحول بنیادین و مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش و شورای عالی انقلاب فرهنگی نیز اولویت اصلی انطباق با اهداف کلان هویتی و فرهنگی است، نه تحلیل داده‌های میدانی یا ارزیابی اثربخشی. به‌عنوان نمونه، در مصوبه «سیاست‌های کلی تحول در نظام آموزش و پرورش (۱۳۸۷)» تأکید بر ارتقای معرفت دینی و روحیه جهادی است، بدون ارائه سازوکار مبتنی بر شواهد برای تحقق آن.

حتی در مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام، توجه به مسائل فرهنگی و سیاسی غالب است و نقش اندکی به شواهد علمی داده می‌شود. در چنین زمینه‌ای، آموزش و پرورش به جای آن که نهادی یادگیرنده باشد، تابع سیاست‌های سیاسی باقی می‌ماند.

فقدان نظام ارزیابی و بازخورد سیاست‌ها

فرایند سیاست‌گذاری آموزشی فاقد سازوکار نهادینه برای ارزیابی و بازخورد است. با وجود تکرار مفاهیمی مثل نظارت و ارزیابی در اسناد، الگویی روشن برای بازنگری مبتنی بر شواهد وجود ندارد؛ بنابراین سیاست‌ها یا بدون ارزیابی ادامه می‌یابند یا بدون شناخت پیامدها تغییر می‌کنند و نظام سیاست‌گذاری به فرآیندی غیرانعطاف‌پذیر و بدون یادگیری تبدیل می‌شود.

در سند تحول بنیادین، ارزیابی تنها در سطح توصیه مطرح شده و ساختار اجرایی آن مشخص نیست. برنامه درسی ملی نیز صرفاً به ضرورت ارزیابی اشاره دارد، بدون ارائه چارچوب نهادی. در آیین‌نامه اجرایی سند تحول، وظیفه ارزیابی به وزارت آموزش و پرورش سپرده شده اما ابزارها، شاخص‌ها و نهادهای مستقل تعیین نشده‌اند (ماده ۶۵). در برنامه‌های میان‌مدت و مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش نیز مکانیزم مشخصی برای سنجش پیامد سیاست‌ها یا گزارش عملکرد وجود ندارد.

قانون اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش و سیاست‌های کلی ایجاد تحول (۱۳۹۲) بر «نظارت و ارزیابی» تأکید دارند، اما فاقد مدل شاخص محور و سازوکار بازنگری هستند. مصوبه ۸۲۷ شورای عالی آموزش و پرورش درباره بازنگری برنامه‌های درسی نیز نحوه ارزیابی مبتنی بر شواهد را تبیین نمی‌کند. در سطح اسناد بالادستی مانند نقشه جامع علمی کشور و مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز نهادهای مستقل ارزیاب تعریف نشده‌اند.

ضعف ظرفیت نهادی و مهارت‌های تحلیل سیاست

نظام سیاست‌گذاری آموزشی با ضعف ظرفیت نهادی و مهارت‌های تحلیل سیاست مواجه است. این ضعف در سه سطح قابل مشاهده است: ساختاری (نبود نهادهای تحلیل‌گر و سامانه‌های داده)، منابع انسانی (کمبود متخصص تحلیل سیاست و داده‌کاوی)، و فرهنگی سازمانی (غلبه تصمیم‌گیری شهودی و مقاومت در برابر شواهد).

در سند تحول بنیادین صرفاً تأکید توصیه‌ای بر استفاده از «کارشناسان متعهد و متخصص» و «نهادینه‌سازی تصمیم‌گیری مشارکتی» شده است (فصل هفتم، راهکار ۷/۳)، اما سازوکارهای مشخص برای ایجاد ساختارهای تخصصی یا آموزش کارشناسان مطرح نشده است. همچنین در فصل دهم سند بر «نهادسازی متناسب با مأموریت‌ها» تأکید شده، اما نمود عملی در حوزه ترجمان دانش و تحلیل سیاست‌ها ندارد.

در برنامه درسی ملی نیز «پژوهش و تحلیل داده‌ها» به‌عنوان مبنای سیاست‌گذاری ذکر شده، اما الگوی ایجاد ظرفیت تحلیلی در وزارتخانه یا سازمان پژوهش تعیین نشده و تصمیمات همچنان بدون تحلیل پیامدهای پیشین اتخاذ می‌شوند. این مسئله با بند ۴ سیاست‌های کلی ایجاد تحول که بر «ارتقاء جایگاه پژوهش در تصمیم‌سازی» تأکید دارد، در عمل تحقق نیافته است.

در آیین‌نامه اجرایی سند تحول (ماده ۶۵)، مسئولیت ارزیابی و گزارش‌دهی به وزارت آموزش و پرورش واگذار شده، اما بدون پیش‌بینی ساختار مستقل یا نظام داده‌محور؛ به عبارت دیگر، مسئولیت بدون ظرفیت نهادی محقق شده است.

در ادبیات بین‌المللی، ظرفیت تحلیل سیاست مبتنی بر مهارت‌های روش‌شناختی، ابزارهای داده‌محور و فرهنگ تصمیم‌سازی شواهد‌بنیاد تعریف می‌شود، اما در آموزش و پرورش ایران این ظرفیت ایجاد نشده و تصمیم‌سازی‌ها عمدتاً تکرار شونده و شهودی‌اند. حتی مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی مانند مصوبه ۸۳۵ (۱۳۹۹) که بر «استقرار نظام تصمیم‌سازی مبتنی بر شواهد» تأکید دارند نیز فاقد ضمانت اجرایی‌اند.

در نتیجه، فقدان ظرفیت تحلیل سیاست موجب می‌شود تدوین، اجرا و بازنگری سیاست‌ها از چرخه شواهد بی‌بهره مانده و اصلاح تدریجی امکان‌پذیر نشود.

مدل پیشنهادی سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد در آموزش و پرورش ایران

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد سیاست‌گذاری آموزش و پرورش ایران با چالش‌هایی مواجه است که مانع تحقق سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد می‌شوند؛ از جمله نبود نهادهای واسط میان پژوهش و سیاست، فقدان چرخه مؤثر بازخورد، غلبه سیاست‌زدگی بر تصمیم‌سازی، و ضعف ظرفیت تحلیل سیاست. در پاسخ به این وضعیت، پژوهش حاضر یک مدل مفهومی-کاربردی بومی برای نهادینه‌سازی تصمیم‌سازی علمی در آموزش و پرورش ارائه می‌کند. این مدل بر شش بعد کلیدی استوار است: در بعد ساختاری، ایجاد دفاتر ترجمان دانش و سازوکارهای رسمی برای انتقال یافته‌های پژوهشی به سطوح تصمیم‌گیری پیش‌بینی می‌شود. در بعد مفهومی-تعریفی، با تعریف و طبقه‌بندی انواع شواهد و تدوین دستورالعمل‌های استفاده از آن‌ها، تلاش می‌شود ابهام مفهومی رفع و فرایند تصمیم‌سازی استاندارد شود. در بعد حکمرانی، هدف کاهش مداخلات سیاسی غیرفنی و تقویت استقلال کارشناسی و شفافیت فرایند تصمیم‌گیری است. بعد ارزیابی و بازخورد بر طراحی نظام ارزشیابی پیشینی، حین اجرا و پسینی تأکید دارد تا چرخه یادگیری و اصلاح مستمر سیاست‌ها ممکن گردد. در بعد منابع انسانی و ظرفیت نهادی، آموزش تحلیل سیاست، ایجاد مراکز تخصصی و بهره‌گیری از مشاوران مستقل برای تقویت توان کارشناسی در نظر گرفته شده است. نهایتاً بعد فرهنگی-هنجاری به ترویج گفتمان تصمیم‌سازی شواهد‌محور و تقویت اعتماد به داده‌ها می‌پردازد. این مدل در مجموع می‌کوشد سیاست‌گذاری آموزشی را از روندی سیاسی و دستوری به فرآیندی یادگیرنده، تحلیلی و مبتنی بر شواهد تبدیل کند.



شکل ۱. ابعاد شش گانه مدل پیشنهادی

بحث و نتیجه گیری

نتایج این پژوهش که بر تحلیل مضمون اسناد بالادستی آموزش و پرورش ایران استوار بود، نشان داد که اگرچه در سطح گفتمانی تأکید قابل توجهی بر مفاهیمی نظیر تحول، کیفیت، ارزیابی و آینده نگرایی وجود دارد، اما در سطح عملی، سیاست گذاری مبتنی بر شواهد با موانع جدی نهادی، ساختاری و فرهنگی مواجه است. استخراج پنج مضمون اصلی شامل فقدان نهادهای واسط میان پژوهش و سیاست، گسست میان تدوین و اجرا، غلبه ملاحظات سیاسی، نبود نظام ارزیابی و بازخورد، و ضعف ظرفیت تحلیل سیاست، بیانگر آن است که چرخه سیاست گذاری شواهدمحور در نظام

آموزش و پرورش ایران به صورت کامل و منسجم شکل نگرفته است. این یافته‌ها نشان می‌دهد که سیاست‌گذاری آموزشی در ایران بیش از آن که مبتنی بر تحلیل داده‌ها و شواهد تجربی باشد، متأثر از ساختارهای اداری، فشارهای نهادی و گفتمان‌های مسلط است.

در تبیین این نتایج، نخستین مضمون یعنی فقدان نهادهای واسطه، به عنوان یکی از اساسی‌ترین موانع تحقق سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد قابل تحلیل است. این یافته با مطالعاتی که بر اهمیت سازوکارهای ترجمان دانش در پیوند میان پژوهش و سیاست‌گذاری تأکید دارند همسو است (Alazmi & Alazmi, 2023). نبود چنین نهادهایی موجب می‌شود یافته‌های پژوهشی نتوانند به زبان سیاست ترجمه شده و در فرآیند تصمیم‌سازی به کار گرفته شوند. همچنین، نتایج پژوهش حاضر با یافته‌های (Safamanesh et al., 2023) همخوانی دارد که بر ضعف نظام پژوهشی در تبدیل دانش به سیاست‌های اجرایی تأکید کرده‌اند. از این منظر، می‌توان گفت که شکاف میان دانش و عمل نه صرفاً ناشی از کمبود پژوهش، بلکه نتیجه فقدان سازوکارهای نهادی برای انتقال و کاربرد دانش است.

دومین مضمون یعنی گسست میان تدوین و اجرای سیاست‌ها نیز از یافته‌های کلیدی این پژوهش بود. این گسست موجب می‌شود اهداف کلان سیاستی در مرحله اجرا دچار استحاله شوند و بازخوردهای لازم برای اصلاح سیاست‌ها شکل نگیرد. این نتیجه با دیدگاه‌های مطرح شده در ادبیات سیاست‌گذاری که بر ضرورت انسجام در چرخه سیاست تأکید دارند، هم‌راستا است (Javdani et al., 2024). همچنین، نتایج این پژوهش با یافته‌های (Ehsanfar, 2023) همسو است که ضعف در هماهنگی میان سطوح مختلف تصمیم‌گیری را یکی از چالش‌های اساسی سیاست‌گذاری آموزشی معرفی کرده‌اند. در واقع، نبود پیوند مؤثر میان سطوح سیاست‌گذاری و اجرا، مانع از شکل‌گیری یک نظام یادگیرنده می‌شود و امکان اصلاح مستمر سیاست‌ها را محدود می‌سازد.

مضمون سوم یعنی تسلط عوامل سیاسی بر فرآیند سیاست‌گذاری، نشان‌دهنده آن است که تصمیمات آموزشی در بسیاری از موارد تحت تأثیر ملاحظات غیرفنی و ایدئولوژیک قرار می‌گیرند. این یافته با نتایج (Demirkasımoğlu & Demir, 2023) همخوانی دارد که نشان می‌دهند در بسیاری از نظام‌های آموزشی، سیاست‌گذاری به جای آن که مبتنی بر نیازهای واقعی و داده‌های تجربی باشد، تحت تأثیر فشارهای سیاسی و نهادی شکل می‌گیرد. همچنین، (Ahmad et al., 2024) بر ضرورت حکمرانی خوب و تصمیم‌گیری مبتنی بر شواهد در آموزش عالی تأکید کرده و نشان داده‌اند که غلبه سیاست‌زدگی می‌تواند کارآمدی سیاست‌ها را کاهش دهد. در این چارچوب، می‌توان گفت که سیاسی شدن سیاست‌گذاری آموزشی نه تنها مانع از استفاده مؤثر از شواهد می‌شود، بلکه موجب کاهش اعتماد به نظام تصمیم‌گیری نیز می‌گردد.

چهارمین مضمون، فقدان نظام ارزیابی و بازخورد، یکی دیگر از یافته‌های مهم این پژوهش بود. نبود چنین نظامی موجب می‌شود سیاست‌ها بدون ارزیابی دقیق اجرا شوند و امکان یادگیری سازمانی از بین برود. این نتیجه با مطالعاتی که بر اهمیت ارزیابی مستمر در بهبود سیاست‌ها تأکید دارند همسو است (Hamidi et al., 2024). همچنین، یافته‌های این پژوهش با نتایج (Asghari et al., 2023) همخوانی دارد که نشان می‌دهند

ضعف در نظام ارزیابی یکی از موانع اصلی تحقق سیاست‌گذاری مؤثر در نظام آموزشی ایران است. در واقع، بدون وجود سازوکارهای بازخورد، سیاست‌گذاری به فرآیندی یک‌سویه تبدیل می‌شود که در آن اصلاحات مبتنی بر شواهد امکان‌پذیر نیست.

مضمون پنجم یعنی ضعف ظرفیت نهادی و مهارت‌های تحلیل سیاست نیز نشان‌دهنده آن است که حتی در صورت وجود داده‌ها، توانایی لازم برای تحلیل و استفاده از آن‌ها در تصمیم‌سازی وجود ندارد. این یافته با نتایج (Hamidi et al., 2024) همسو است که بر اهمیت توانمندسازی مدیران و کارشناسان در حوزه تحلیل سیاست تأکید کرده‌اند. همچنین، (Ifenthaler et al., 2024) نشان می‌دهد که بهره‌گیری از فناوری‌های نوین مانند هوش مصنوعی در آموزش، مستلزم وجود مهارت‌های تحلیلی و زیرساخت‌های مناسب است. از این منظر، می‌توان گفت که توسعه ظرفیت‌های انسانی و نهادی، پیش‌شرط اساسی برای تحقق سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد است.

علاوه بر این، یافته‌های پژوهش حاضر نشان داد که مشارکت ذی‌نفعان در سیاست‌گذاری آموزشی به صورت محدود و غیرساختاریافته است. این نتیجه با مطالعاتی که بر نقش معلمان و خانواده‌ها در بهبود سیاست‌گذاری تأکید دارند همخوانی دارد (Fadaei et al., 2023; Watkins, 2022). همچنین، (Cheraghi et al., 2024) نشان داده‌اند که مشارکت در شناسایی مسائل می‌تواند به افزایش اثربخشی سیاست‌ها منجر شود.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که تقویت سازوکارهای مشارکتی، یکی از الزامات اساسی برای بهبود سیاست‌گذاری آموزشی است.

در مجموع، نتایج این پژوهش با بخش قابل توجهی از ادبیات داخلی و بین‌المللی در حوزه سیاست‌گذاری آموزشی همسو است و نشان می‌دهد که چالش‌های موجود در نظام آموزش و پرورش ایران، ریشه در عوامل ساختاری، نهادی و فرهنگی دارند. این یافته‌ها همچنین تأکید می‌کنند که اصلاح سیاست‌گذاری آموزشی نیازمند رویکردی جامع است که بتواند ابعاد مختلف این چالش‌ها را به صورت یکپارچه مورد توجه قرار دهد. در این راستا، مدل پیشنهادی پژوهش حاضر که شامل ابعاد ساختاری، مفهومی، حکمرانی، ارزیابی، منابع انسانی و فرهنگی است، می‌تواند به‌عنوان چارچوبی برای بهبود سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد مورد استفاده قرار گیرد. این مدل با تلفیق دیدگاه‌های مختلف و توجه به شرایط بومی، تلاش می‌کند تا شکاف میان پژوهش و سیاست‌گذاری را کاهش داده و زمینه را برای تصمیم‌گیری‌های علمی و اثربخش فراهم سازد.

یکی از محدودیت‌های این پژوهش، تمرکز آن بر تحلیل اسناد بالادستی و عدم بررسی میدانی فرآیندهای سیاست‌گذاری در سطوح اجرایی بود که ممکن است برخی از ابعاد عملی سیاست‌گذاری را نادیده گرفته باشد. همچنین، ماهیت کیفی پژوهش و اتکای آن بر تفسیر پژوهشگران می‌تواند بر نتایج تأثیرگذار باشد. محدود بودن دامنه اسناد مورد بررسی و عدم دسترسی به برخی اسناد غیرمنتشرشده نیز از دیگر محدودیت‌های پژوهش محسوب می‌شود.

برای پژوهش‌های آتی، پیشنهاد می‌شود که مطالعاتی با رویکردهای ترکیبی و استفاده از داده‌های کمی و کیفی انجام شود تا بتوان ابعاد مختلف سیاست‌گذاری آموزشی را به صورت جامع‌تر بررسی کرد. همچنین، بررسی تطبیقی نظام‌های سیاست‌گذاری در کشورهای مختلف و تحلیل تجارب

موفق می‌تواند به غنای مدل‌های بومی کمک کند. علاوه بر این، انجام پژوهش‌های میدانی در سطوح مختلف نظام آموزشی و بررسی نقش ذی‌نفعان در فرآیند سیاست‌گذاری، می‌تواند درک دقیق‌تری از چالش‌ها و فرصت‌های موجود فراهم سازد.

در حوزه کاربردی، پیشنهاد می‌شود که نهادهای سیاست‌گذار آموزشی با ایجاد سازوکارهای نهادی برای ترجمان دانش، تقویت نظام‌های ارزیابی و بازخورد، و توسعه ظرفیت‌های تحلیلی، زمینه را برای تحقق سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد فراهم کنند. همچنین، بهره‌گیری از فناوری‌های نوین برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها، تقویت مشارکت ذی‌نفعان و ایجاد فرهنگ سازمانی مبتنی بر یادگیری و استفاده از شواهد، می‌تواند به بهبود کیفیت سیاست‌گذاری آموزشی کمک کند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

موازن اخلاقی

در تمامی مراحل پژوهش حاضر اصول اخلاقی مرتبط با نشر و انجام پژوهش رعایت گردیده است.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در انجام این پژوهش ما را همراهی کردند تشکر و قدردانی به عمل می‌آید.

Extended Abstract

Introduction

Educational policymaking has increasingly shifted toward evidence-based approaches as a response to the growing complexity of educational systems and the need for accountable, effective, and adaptive governance. Contemporary scholarship emphasizes that policymaking in education must be grounded in empirical evidence, systematic data analysis, and informed judgment rather than intuition or purely political considerations (Ahmad et al., 2024). This paradigm shift is closely associated with broader transformations in public governance, where transparency, participation, and effectiveness are considered core principles (Alava et al., 2024). Within this context, evidence-based policymaking seeks to bridge the persistent gap between research production and policy implementation, ensuring that scientific knowledge informs decision-making processes in meaningful ways (Alazmi & Alazmi, 2023).

Despite its conceptual appeal, the practical realization of evidence-based policymaking faces significant challenges, particularly in developing educational systems. One of the most critical barriers is the lack of institutional mechanisms for translating research findings into actionable policy insights (Safamanesh et al., 2023). This issue is compounded by structural fragmentation within educational systems, where policymaking, implementation, and evaluation processes are often disconnected (Najibi & Khorasani, 2022). Moreover, political influences and ideological considerations frequently shape policy agendas, limiting the role of empirical evidence in decision-making (Demirkasimoğlu & Demir, 2023).

In the Iranian context, educational policymaking has been heavily influenced by centralized governance structures and macro-level policy directives, particularly those articulated in upstream documents such as the Fundamental Transformation Document (Parvaneh, 2025). While these documents emphasize transformation, quality improvement, and strategic planning, they often lack operational mechanisms for integrating evidence into policymaking processes. This disconnect has led to challenges in policy implementation, reduced effectiveness of reforms, and limited feedback loops for continuous improvement (Asghari et al., 2023).

Furthermore, emerging technological advancements, particularly in artificial intelligence and data analytics, have created new opportunities for enhancing evidence-based policymaking. These technologies enable the collection and analysis of large-scale educational data, facilitating more precise and predictive decision-making processes (Ifenthaler et al., 2024). However, leveraging these opportunities requires robust institutional capacities, skilled human resources, and a supportive organizational culture (Hamidi et al., 2024). In addition, participatory approaches involving teachers, families, and other stakeholders have been recognized as essential for improving policy relevance and legitimacy (Fadaei et al., 2023; Watkins, 2022).

Given these challenges and opportunities, there is a growing need to develop context-specific models that can guide the implementation of evidence-based policymaking in education systems. Such models must integrate structural, cultural, and technological dimensions while addressing the unique characteristics of each national context (Fattah et al., 2023). In Iran, although several studies have attempted to conceptualize educational policymaking frameworks, there remains a lack of comprehensive, operational models that systematically incorporate evidence into all stages of the policy cycle (Javdani et al., 2024). Therefore, the present study aims to design a localized conceptual model for evidence-based policymaking in the Iranian education system through the thematic analysis of upstream policy documents.

Methods and Materials

This study adopted a qualitative research design based on thematic analysis to explore the representation and application of evidence-based policymaking in Iranian educational policy documents. The unit of analysis consisted of official upstream documents in the education sector, including strategic national policies, legislative frameworks, and formal resolutions issued by key policymaking bodies. These documents were selected through purposive sampling, based on their legal authority, relevance to educational policymaking, and potential to provide meaningful insights into policy discourse.

The data analysis process was conducted in three systematic stages. In the first stage, the selected documents were carefully reviewed and segmented into meaningful units of analysis. In the second stage, initial codes were generated to capture key concepts and patterns within the data. These codes were then grouped into subcategories based on conceptual similarities. In the final stage, the subcategories were synthesized into overarching themes that represented the core dimensions of evidence-based policymaking within the analyzed documents.

To ensure the credibility and trustworthiness of the findings, multiple validation strategies were employed. Independent coding was conducted by multiple researchers, and discrepancies were resolved through consensus discussions. Additionally, the coding framework and thematic structure were reviewed by experts in educational policymaking to confirm their validity and relevance.

Findings

The thematic analysis of upstream educational policy documents revealed five major themes that characterize the current state of evidence-based policymaking in the Iranian education system. These themes highlight significant structural and functional gaps in the integration of evidence into policymaking processes.

The first theme identified was the absence of institutional mechanisms for the systematic use of evidence in policymaking. While policy documents frequently reference concepts such as monitoring, evaluation, and data-driven decision-making, they lack clear structures for collecting, analyzing, and utilizing evidence. As a result, evidence-based policymaking remains largely rhetorical rather than operational.

The second theme concerned the disconnection between policy formulation and implementation. The analysis indicated that policies are often developed at central levels without adequate consideration of implementation realities at regional and school levels. This disconnect leads to inconsistencies in policy execution and limits the generation of meaningful feedback for policy refinement.

The third theme highlighted the dominance of political and ideological influences in the policymaking process. Decisions are frequently shaped by external pressures and shifting political priorities, rather than empirical evidence. Consequently, evidence is often used selectively to justify pre-existing decisions rather than to inform them.

The fourth theme was the lack of a comprehensive evaluation and feedback system. Although evaluation is mentioned in policy documents, there is no systematic framework for assessing policy outcomes or incorporating feedback into future policymaking. This absence undermines the learning capacity of the education system and limits opportunities for continuous improvement.

The fifth theme identified was the weakness of institutional capacity and policy analysis skills within the education system. The analysis revealed a lack of specialized institutions, insufficient data infrastructure, and limited analytical skills among policymakers and practitioners. These deficiencies hinder the effective use of evidence in decision-making processes.

Based on these findings, a six-dimensional conceptual model was developed to address the identified challenges. The model includes structural, conceptual, governance, evaluation and feedback, human resources, and cultural-normative dimensions, each designed to enhance the integration of evidence into policymaking processes.

Discussion and Conclusion

The findings of this study demonstrate that evidence-based policymaking in the Iranian education system is constrained by a combination of structural, institutional, and cultural factors. The absence of intermediary institutions, the fragmentation of policymaking processes, and the dominance of political influences collectively limit the effective use of evidence in decision-making. These challenges are further compounded by the lack of systematic evaluation mechanisms and insufficient analytical capacity within the education system.

The proposed six-dimensional model provides a comprehensive framework for addressing these challenges by emphasizing the need for institutional reform, capacity building, and cultural transformation. By integrating knowledge translation mechanisms, strengthening governance structures, and promoting data-driven decision-making, the model aims to bridge the gap between research and policy.

Furthermore, the study highlights the importance of adopting a holistic approach to policymaking that considers not only technical and structural aspects but also cultural and normative dimensions. The successful implementation of evidence-based policymaking requires a shift toward a learning-oriented system that values data, encourages critical reflection, and supports continuous improvement.

In conclusion, this research contributes to the literature on educational policymaking by providing a context-specific model for integrating evidence into policy processes in Iran. The findings underscore the need for coordinated efforts among policymakers, researchers, and practitioners to institutionalize evidence-based approaches and enhance the effectiveness of educational policies.

References

- Ahmad, M., Imani, A., & Yaqoubi, N. M. (2024). A Model for Good Policy-Making in Higher Education. *Governance and Development*, 4(1), 49-74. https://gd.usb.ac.ir/article_8886.html
- Alava, J., Kola-Torvinen, P., & Risku, M. (2024). Educational Policy, Governance, and Leadership In - Ahtiainen, R., Hanhimäki, E., Leinonen, J., Risku, M., Smeds-Nylund, A. S. (Eds.). In *Leadership in Educational Contexts in Finland* (Vol. 23). Springer, Cham. https://doi.org/10.1007/978-3-031-37604-7_2
- Alazmi, A. A., & Alazmi, H. S. (2023). Closing the gap between research and policy-making to better enable effective educational practice: a proposed framework. *Educational Research and Policy Practice*, 22, 91-116. <https://doi.org/10.1007/s10671-022-09321-4>
- Asghari, M., Fathi Vajaragh, K., Arefi, M., & Khorasani, A. B. S. (2023). Designing an Ideal Model for Policy-making in Curriculum Planning for the Education System of Iran (A Qualitative Study). *Curriculum Research*, 13(2), 207-230. https://journals.shirazu.ac.ir/article_7409.html
- Bezi, A., Fakoori, H., Bayani, A. A., & Saemi, H. (2024). Design and Validation of an Environmental Education Curriculum Model for Higher Education Based on the "Aker" Approach [Research Article]. *Iranian Journal of Educational Sociology*, 7(1), 79-90. <https://doi.org/10.61838/kman.ijes.7.1.8>
- Cheraghi, M., Mojibi, T., & Daneshfard, K. (2024). Designing a Model of Participation in Problem Identification in the Policymaking of the Educational System in Line with the Protection of Citizenship Rights. *Sociology of Education*, 10(2), 162-175. <https://iase-jrn.ir/index.php/se/article/view/460>

- Demirkasimoğlu, N., & Demir, T. G. (2023). Evaluation of Higher Education Policies in Turkey in the Context of Citizen-Centered Public Policies. In *Citizen-Centered Public Policy Making in Turkey* (pp. 367-384). https://doi.org/10.1007/978-3-031-35364-2_20
- Ehsanfar, A. (2023). Presenting a Model for Educational Policymaking in Human Capital Development in the Field of Vocational Training. Fadaei, H., Mehrmohammadi, M., Salehi Amiri, S. R., & Zolfagharezadeh, M. M. (2023). Family Participation in Educational Policy-Making: Identifying Intervening Factors. *Behavioral Studies in Management Quarterly*, 13(30), 40-63.
- Fattah, R. R., Amiri, M., Seyed Javadian, S. R., & Norouzi Seyed Hosseini, R. (2023). Designing a policy-making model based on the development of human capabilities in the Ministry of Education of the Kurdistan Region of Iraq. *Public Management*, 15(4), 696-719. https://jipa.ut.ac.ir/article_95973.html
- Hamidi, A., Faghihi, A., & Teimoornezhad, K. (2024). Identifying and Ranking Factors Affecting Policymaking of Public Administrators' Education. *Public Management Researches*, 16(62), 63-96. <https://doi.org/10.22111/jmr.2022.42740.5807>
- Ifenthaler, D., Majumdar, R., Gorissen, P., Judge, M., Mishra, S., Raffaghelli, J., & Shimada, A. (2024). Artificial Intelligence in Education: Implications for Policymakers, Researchers, and Practitioners. *Tech Know Learn*. <https://doi.org/10.1007/s10758-024-09747-0>
- Javdani, E., Khodadi, M., Akfoudeh, M., & Zini, K. (2024, 2024). Examining Policy-Making Approaches in Education. 9th National Conference on New Technologies in Civil Engineering, Architecture, and Urban Planning, Tehran.
- Javdani, H., & Pardakhtchi, M. H. (2023). Study of Organizational Development in Iranian Higher Education System. *Quarterly Journal of Research and Planning in Higher Education*, 13(4), 21-44. https://journal.irphe.ac.ir/article_702604_db3f8f5029be41a2341ffe21d6caaed6.pdf
- Karami, K. (2025). Providing a conceptual framework for future-based curriculum design. *Studies in Teacher Education Policy Making*, 6(4), 29-52.
- Mohammadi kia, M. H., Imani, M. N., & Mohammadinejad Ganji, A. (2024). Designing a University Education Pattern based on Industry Needs in the University (Case Study: Islamic Azad University of Damavand Branch). *Sociology of Education*, 10(1), 271-279. <https://doi.org/10.22034/ijes.2023.549023.1270>
- Najibi, S. S., & Khorasani, A. (2022). Pathology of the higher education policy-making system of the Islamic Republic of Iran. *Biannual Journal of Educational Planning Studies*, 11(22), 76-101.
- Parvaneh, N. (2025). Educational Policy Making Based on the Fundamental Transformation Document.
- Safamanesh, P., Parsa Moein, K., & Afkaneh, S. (2023). Identifying and Evaluating the Dimensions of the Research System in Higher Education. *Iranian Journal of Educational Society*, 9(2), 263-274. <https://doi.org/10.22034/ijes.2023.2003203.1413>
- Sotoudeh Moghadam, M., Cherabin, M., Akbari, A., & Zendehdel, A. (2023). Designing a policy-making model in order to teachers' professionalism empowering and promoting by relying on in-service training. *Sociology of Education*, 9(1), 371-382. <https://www.magiran.com/paper/2637864/designing-a-policy-making-model-in-order-to-teachers-professionalism-empowering-and-promoting-by-relying-on-in-service-training?lang=en>
- Watkins, N. A. (2022). The role of teachers in educational policymaking. *Literature Reviews in Education and Human Services*, 1(1), 1-23. <https://www.etamu.edu/wp-content/uploads/2022/06/2022-4-final-1-Tagged.pdf>